
خوشست خاطرَم از فکرِ این خیالِ دقیق

— آریاسپ دادبه

دیرینه‌ی آشناییِ استاد شجریان با پدرم به دهیِ چهل خورشیدی بازمی‌گردد، اما این يك دیدارِ حضوری نبود، بلکه نخستین باری بود که ایشان به اتفاق آواز پدرم را شنیده بود. اما این اتفاق چه بود؟ استاد شجریان سال‌هایی بود که به تهران آمده بود و با ذکرِ خاطره‌ای به پدرم می‌گفت که مرحوم داود پیرنیا در نخستین دیدارِ شنیدن صدای او گفته است که می‌خواهم همین اکنون در استودیو کاری اجرا کنید. آن روز استاد رضا ورزنده (نوازنده‌ی نام‌آور سنتور) در رادیو بوده و حاصلِ همنواییِ او و ورزنده نخستین اثر ضبط‌شده‌ی شجریان در رادیو به هنگام سرپرستیِ شادوران داود پیرنیا شد. پیرنیا شجریان جوان را به استاد عبادی معرفی کرد و شجریان می‌گفت در واقع مرا به او سپرد، و این آغاز آموزش و کار حرفه‌ایِ ایشان بود. آقای شجریان همیشه قدردانِ ایشان بود و عبادی را نخستین آموزگار خود می‌دانست.

گذشته از تعلیم و همکاریِ درخشانِ شجریانِ جوان با عبادی و شورِ
آموختن و پیگیری و مداومتِ در کار، که از ویژگی‌های برجسته‌ی استاد
شجریان است، آشنایی با عبادی بود که شجریان را به مجالس درس و روایتِ
استادانِ قدیم و کانون‌های باقی‌مانده کشاند و بسیاری روایات شفاهی از این
دوره به همت این استاد بی‌مانند آواز ایران گردآوری شد. شجریان درایت و
تشخیص آن را داشت که بهترین گزینه و ترکیب را از سبک‌های کهن موسیقی
سنتی، در شیوه‌ای استوار، ارائه دهد. از جمله مجالسی که شجریان از آن یاد
می‌کرد و از آن نکته‌ها آموخته بود، نشست‌های دوستانه‌ی قوام‌السلطان
دادور و تیمسار اشرفی با استاد عبادی و ایشان بود. قوام‌السلطان و اشرفی هر
دو نوازنده‌ی سه‌تار و از شاگردان درویش‌خان و صاحب‌نظر بودند. (من شخصاً
به یاد می‌آورم که در مجموعه‌ی سه‌تارهایی که متعلق به استاد عبادی بود یک سه‌تار
بسیار ظریف صدف‌کاری‌شده متعلق به درویش‌خان و یک سه‌تار دیگر، کار حاج
طاهر، وجود داشت که عبادی می‌گفت این سازها یادگار آن دو دوست است.) در
یکی از این دیدارها در دهه‌ی چهل، گویا در بیلاقات نزدیک تهران، اشرفی
به شجریان می‌گوید که آیا تا به حال صدای جانسوز را شنیده‌ای؟ و گویا ضبطی
از صدای پدرم را که همراه داشته برای ایشان می‌گذارد. شجریان می‌گفت
که نوار را گرفتم و به اتاقم بازگشتم و تا بامداد روز بعد تنها آن را می‌شنیدم،
و اعجازی برایم داشت که رهایم نمی‌کرد. این اثر همان «برگ سبز
شماره‌ی ۱۱۵» بود که پدرم با نام مستعار «جانسوز» به همراه سنتور ورزنده و
نی حسن کسایی (در مقدمه) و به درخواست شادروان پیرنیا در رادیو به سال
۱۳۳۸ اجرا کرده بود.

پدرم خواننده‌ی حرفه‌ای نبود؛ او آموزگار بود و در دانشگاه درسی
داشت درباره‌ی تاریخ فرهنگ ایران. اما در نوجوانی نزد سیدرحیم اصفهانی،

خواننده و استاد صاحب سبک دوران، تعلیم دیده بود. مدتی هم نزد میرزا حسین‌خان ساعت‌ساز، که رقیب سید رحیم بود و علاوه بر خوانندگی نوازنده هم بود، تار مشق کرده بود. گویا در آن سال‌ها (حدود ۱۳۳۸) با حضور و ابتکار چند موسیقی‌شناس از جمله الن دانیلو، موسیقی‌شناس فرانسوی، نخستین کنگره‌ی موسیقی‌شناسی ایران در تهران برگزار شده بود و ایشان و دیگر موزیکولوگ‌ها نمونه‌ی آوازی متفاوتی را از مرحوم پیرنیا خواسته بودند. پدرم با شادروان داود پیرنیا دوستی داشت و احترام زیادی برای او قائل بود و او را از بزرگ‌ترین خدمت‌گزاران فرهنگ ایران می‌دانست، پس طبیعی بود که خواسته‌ی پیرنیا را بپذیرد. آقای شجریان نخستین‌بار در سال ۱۳۵۶ تحت تأثیر آن [اجرای «برگ سبز شماره ۱۱۵»] آوازی را به همراهی سه‌تار عبادی اجرا کرد که در مجموعه‌ای به نام گلبلانگ شجریان منتشر شد. به یاد دارم در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ نخستین دیدار حضوری آقای شجریان و پدرم در یک بعدازظهر بهاری در مجلسی رخ داد که همیشه در خاطرم باقی است. جمعی از هنرمندان بزرگ را در کنار یکدیگر می‌دیدم، در حال‌وهوایی بسیار متفاوت، و تا جایی که یادم می‌آید این استادان در آن محفل حضور داشتند: استاد ادیب خوانساری (خواننده‌ی نام‌آور)، استاد احمد عبادی، حسن کسایی، مرتضی عبدالرسولی (استاد خوش‌نویس)، محمد موسوی، شجریان و پدرم. گفت‌وگوهای شنیدنی در گرفت و به یاد دارم پدرم درباره‌ی بایگانی‌هایی از موسیقی ایران صحبت کرد که مورد غفلت قرار گرفته بود. یار و همسر استاد عبادی کوتاه‌مدتی بود که در گذشته بود، سررشته‌ی سخن به ساز و آواز سپرده شد. هم نوازی کسایی و عبادی و آواز ادیب و نیز آواز کسایی، که بیشتر چون درد دلی بود و گله از غم روزگار، در گرفت. در همین نشست بود که استاد کسایی با ذکر خاطره‌ای از همان «برگ سبز شماره ۱۱۵» با درآمدی

در ماهی دشتی و اشاره‌ای به پدرم پس از بیست سال او را مجبور به خواندن کرد، و اثری ماندگار به یادگار نهاده شد. پس از این نشست دیدارهای شجریان و پدرم تا پایان عمر پدر ادامه یافت. رابطه‌ای بسیار معنوی که فراتر از استاد و شاگردی بود. ایشان به معنای مصطلح تحت تعلیم موسیقی آوازی نبود و بیشتر مباحث و گفت‌وگوها درباره‌ی فرهنگ و اندیشه‌ی ایران بود. بعدها نیز استاد شجریان کلاس‌های منظمی در حدود هفته‌ای دو بار با پدرم داشتند که تا پاسی از شب ادامه داشت، و سفرهای بسیاری نیز برای دیدار آثار تاریخی و فرهنگی ایران داشتند که آن هم در واقع به انگیزه‌ی آشنایی بیشتر با فرهنگ ایرانی بود. تنها دستاورد معدود دیدارهایی که مستقیماً به فن خوانندگی مربوط می‌شد، قطعه‌ای در دستگاه راست‌پنجگاه بود. پدرم روایت ردیف آوازی سیدرحیم اصفهانی را به ایشان تعلیم داد و بعدها آقای شجریان در کمال استادی در اجرایی با تار محمدرضا لطفی برداشت خود را از آن در درآمد راست پنجگاه ارائه داد (در اثری که با نام چشمه‌ی نوش منتشر شد).

طی این سال‌ها اکثر آثار استاد شجریان به صورت خصوصی اجرا می‌شد و همیشه ضبطی از این اجراها را برای پدرم می‌آوردند و با هم می‌شنیدند و درباره‌اش گفت‌وگو می‌کردند. از جمله اجرایی در دشتی بود که تحت تاثیر پدر خوانده بودند و آوازی بی‌نظیر بود و در گوشه‌هایی از شور و ابوعطا هم دور می‌زد.

گاهی نیز آقای شجریان از خاطرات پدرم می‌پرسید، درباره‌ی خواننده‌هایی که دیده و برایشان ارجحی قائل بود. بعضی از آنها گمنام بودند چون سید ندیم یا مختار سَری که به نظرش تاثیرگذارترین صدا در آواز از نظر حس و حال را داشت. پدرم سیدرحیم اصفهانی را بسیار ستایش می‌کرد و شیوه‌ی او را ظریف‌ترین و هنرمندانه‌ترین می‌دانست و استاد شجریان هم بر



همین نظر بود، چنان که ایشان سالها برای دریافت آن شیوه روی شیوهی طاهرزاده کار کرد، چون طاهرزاده بهترین نمونه در سبک آوازی اصفهان و شیوهی سیدرحیم بود. پدرم از دیگر خوانندگان سبک اصفهان چون شهاب چشم‌پاره و حبیب شاطر حاجی (تاج اصفهانی که از شاگردان سیدرحیم و خوانندگان بی‌نظیر بود به شیوهی او گرایش داشت) نیز برای ایشان نقل‌هایی می‌کرد. از خوانندگانی که پدرم محضرشان را درک کرده بود و برایش نمونه‌ی متعالی صدای باوقار یک خواننده‌ی ایرانی بود، ضیاء‌الذاکرین رسایی بود و برای شجریان نقل می‌کرد که آوازش را در کهنسالی‌اش شنیدم و چنان تاثیرگذار بود که نخستین بار عمیقاً تحت تاثیرش قرار گرفتم.

روزی از پدرم درباره‌ی استاد شجریان و هنر ایشان پرسیدم، پاسخ داد: «من خواننده‌های بسیاری دیده‌ام، هر کدام ویژگی‌های خاصی داشتند، اما هر کدام در یک نوع استاد بودند، ولی شجریان خصوصیتی دارد که هیچ کدام نداشته‌اند و آن اشراف و تسلط به همه‌ی شیوه‌ها و بایگانی‌ها و ریزه‌کاری‌هاست که به او ویژگی منحصر به فردی بخشیده است.» استاد شجریان تا لحظه‌ی درگذشت پدر همیشه کنار او بود و رابطه‌ی آنها نمونه‌ای از پایمردی بر دوستی و مهر بود.



[این یادداشت نخستین بار در مجله‌ی اندیشه‌پویا شماره‌ی ویژه‌ی استاد شجریان در مهرماه ۱۳۹۹ با عنوان «شجریان در محفل دادبه» منتشر شده است. حالا با اجازه‌ی جناب آقای دادبه، و اصلاحاتی در متن و تغییر عنوانِ پیشین که کار دست‌اندرکاران مجله بوده است، برای بازنشر به تاریخ شنبه ۱۹ مهرماه ۱۳۹۹ در اختیار نشر **گمان** قرار گرفت. سپاس.]